

یک بانک مرکزی توانمندم آرزوست!

منبع: اکونومیست، ۱۷ فوریه ۲۰۱۱
مترجم: سیدحسین علوی لنگرودی



بحران مالی اخیر جهان، موجب خانه تکانی اساسی در بسیاری از بانک‌های مرکزی دنیا شده و اختیارات و وظایف آنها را دگرگون ساخته است.

بحران مالی سال ۲۰۰۷ که پیامدهای منفی آن تاکنون نیز باقی مانده، باعث شده است تا بانک‌های مرکزی، نقش‌ها و کارکردهای جدیدی را ایفا کنند و از جایگاه سنتی و کلاسیک خود فراتر روند. در ماه‌های اخیر، شاهد افزایش نقش نظارتی بانک‌های مرکزی که مسوولیت سنگین حفظ ثبات در نظام‌های مالی را نیز بردوش می‌کشند، بوده‌ایم. با این حال، بانکداران مرکزی از این واقعیت آگاهند که دیگر نمی‌توان با روش‌های قدیمی و سنتی در بازی پیچیده اقتصاد و مالیه جهانی شرکت کرد. در بازی جدیدی که بین بانک‌های مرکزی، دولت‌ها و بانک‌ها شکل گرفته است، وظایف و ریسک‌های نوینی متوجه بانک‌های مرکزی شده که رابطه آنها با سایر نقش‌آفرینان دنیای پول و اقتصاد را دگرگون ساخته است.

تا پیش از وقوع بحران مالی اخیر، این قواعد بر بانکداری مرکزی حاکم بود: بانک‌های مرکزی به وسیله تکنوکرات‌ها اداره می‌شدند، خبری از مداخله دولت در امور بانک‌های مرکزی نبود و مهم‌ترین هدف و آرمان بانک‌های مرکزی هم عبارت بود از حفظ ثبات قیمت‌ها از طریق کنترل نرخ بهره کوتاه مدت. در این الگو، بسیاری از بانک‌های مرکزی دنیا، مسوولیت‌ها و اختیارات خود در حوزه نظارت بر بانک‌ها و مؤسسات مالی را به سایر نهادها واگذار کرده بودند. علاوه بر این، هر کدام از بانک‌های مرکزی دنیا، یک سری تئوری‌های خاص را برای شکل بخشیدن به رابطه بین نرخ تورم و نرخ بهره تدوین نمودند که پیامد پیاده کردن آنها در عرصه عمل، مشخص نبود.

به عقیده دیوید آرچر، از بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی (BIS)، یکی از مهم‌ترین عوامل بروز بحران مالی اخیر در بسیاری از کشورهای غربی، عدم کارایی این الگو و از کنترل خارج شدن نظام‌های مالی ملی و بین‌المللی بوده است. او معتقد است که درس‌هایی که بازیگران دنیای اقتصاد از بحران مالی اخیر آموخته‌اند، موجب شده است تا رابطه بین بانک‌های مرکزی با سایر بازیگران، به ویژه با دولت‌ها، دشوارتر و به عبارت دیگر، سیاسی‌تر شود.

بانکداران مرکزی از این واقعیت آگاهند که دیگر نمی‌توان با روش‌های قدیمی و سنتی در بازی پیچیده اقتصاد و مالیه جهانی شرکت کرد.

بسیاری از کارشناسان و صاحب‌نظران بر این اعتقادند که پس از بحران مالی جهان، اغلب بانک‌های مرکزی در حال بازگشت به اصل و ریشه خود هستند. نخستین بانک‌های مرکزی جهان با هدف کنترل مسایل مالی و پولی کشورها و هم‌چنین انتشار واحد پول به وجود آمدند، اما این نهادهای مالی فراگیر و قدرتمند پس از مدتی به عنوان ابزاری برای نجات دادن بانک‌های تجاری و قرض دادن مقادیر عظیمی پول به آنها در دوران بحران اقتصادی و مالی مورد استفاده قرار گرفتند. پس از این تغییر رویکرد بود که بانک‌های مرکزی به منظور صیانت از پولی که به بانک‌های تجاری قرض می‌دادند، اقدام به نظارت و کنترل بر آنها نمودند و در مرحله بعد، وظیفه خطیر و پیچیده تنظیم سیاست‌های پولی از طریق مدیریت رشد اقتصادی و کنترل تورم را نیز برعهده گرفتند. در همین زمان بود که به قول چارلز گودهارت، کارشناس تاریخ بانکداری و مالیه بین‌الملل،



**تجربه سال‌های اخیر
ثابت کرده است که
بانک‌های مرکزی
نمی‌توانند فقط با
اتکای به اقداماتی
چون کاهش نرخ بهره
یا خریداری اوراق
قرضه دولتی، در
راستای کنترل تورم
و رشد اقتصادی گام
بردارند.**

کارکردهای کلان پولی بانک‌های مرکزی، کم‌رنگ‌تر و نقش نظارتی و کنترلی آنها پررنگ‌تر شد.

در نتیجه چنین تغییراتی بود که در دهه‌های پیش از بروز بحران مالی اخیر، اغلب بانک‌های مرکزی معتبر دنیا در ایفای نقش کلیدی خود در حفظ ثبات مالی کشورها، ضعیف و ناکارآمد عمل کردند و نتوانستند آنچه‌ای که باید و شاید، خطری را که اقتصاد جهانی را تهدید می‌کرد و سرانجام به بروز بحران اقتصادی اخیر منتهی شد، به موقع و به درستی پیش‌بینی کنند و یا گامی در جهت مهار آن بردارند.

براساس پژوهش هاوارد دیویس و دیویدگرین تحت عنوان «بانکداری آینده: فرازونشیب بانکداری مرکزی» مشخص گردیده است که در سال ۲۰۰۶، یعنی یک سال پیش از بروز بحران اقتصادی جهان، در اکثر قریب به اتفاق گزارش‌های تهیه شده توسط بانک‌های مرکزی دنیا، وضعیت نظام‌های مالی و بانکی کشورهای غربی، سالم و کارآمد ارزیابی شده است، حال آنکه فجایع مالی و بانکی رخ داده در سال پس از آن نشان داد که بانکداران مرکزی دنیا، به ویژه در کشورهای صنعتی، تا چه اندازه «از مرحله پرت» هستند و در شناسایی و تشخیص تهدیدها و خطرات، ناتوانند.

به عقیده صاحب‌نظران دنیای اقتصاد و مالیه بین‌الملل، تعدد وظایف و کارکردهای محول شده به بانک‌های مرکزی از یک سو و وجود نهادهای موازی که در فرایند سیاستگذاری‌های مالی و پولی دخالت می‌کنند، از سویی دیگر موجب شده است تا بانک‌های مرکزی نتوانند با استفاده از ابزارهای محدودی که در اختیار دارند، به همه مسوولیت‌ها و وظایف خود عمل کنند و به ناچار یکی را فدای دیگری می‌کنند. پرواضح است که بانک‌های



مرکزی قادر نیستند فقط با ابزار نرخ بهره کوتاه مدت به مصاف تهدیدها و مخاطرات پیش‌رو بروند. به عنوان مثال، بانک‌های مرکزی نمی‌توانند کار چندانی در قبال کنترل و مهار مسایلی چون حباب سهام یا حباب دارایی در نظام‌های اقتصادی صورت دهند، چرا که ابزار چنین کاری را در اختیار ندارند.

با این همه، برخی از بانک‌های مرکزی دنیا در دهه‌های گذشته کوشیدند تا با استفاده از اختیارات محدود خود، گامی محکم در راستای در اختیار گرفتن زمام امور نظام‌های مالی ملی خود بردارند و نقش پررنگ‌تری را برای کنترل اوضاع برعهده گیرند. به عنوان مثال، در بسیاری از کشورهای مرفه و رو به رشد آسیایی، الزامات مالی و اعتباری خاصی برای ورود شرکت‌های مالی و بانک‌ها به سیستم‌های اقتصادی و بانکی وضع گردید که موجب افزایش سپرده‌گذاری بانک‌ها و مؤسسات مالی نزد بانک مرکزی شد و همین مسأله، افسار این بازیگران دنیای پول و اعتبار را در دستان بانک‌های مرکزی نهاد، در حالیکه چنین اقداماتی در بسیاری از اقتصادهای توسعه یافته و ثروتمند جهان از دهه‌ها پیش منسوخ شده است.

به هر حال، چنین به نظر می‌رسد که بانک‌های مرکزی غربی متوجه خطای خود شده‌اند و مدت کوتاهی پس از فروکش کردن امواج اولیه بحران مالی اخیر، درصدد تغییر شرایط برآمده‌اند. به عنوان مثال، در انگلستان، سازمان خدمات مالی (FSA) که در سال ۱۹۹۸ به جای بانک مرکزی انگلستان، مسوولیت نظارت و کنترل بانک‌های این کشور را برعهده گرفته بود، این مسوولیت را در سال ۲۰۱۰، دوباره به بانک مرکزی واگذار کرد تا این نهاد ریشه‌دار بتواند با در اختیار داشتن دیدی جامع و کلان از وضعیت اقتصادی و مالی کشور، خطرات و تهدیدهای فراروی نظام‌های مالی و پولی را به موقع و به درستی شناسایی کند و با ابزارهایی که در اختیار دارد، به مصاف آنها برود.

در بانک مرکزی اروپا نیز چنین دگرگونی‌هایی در حال وقوع است. این نهاد مهم و حساس منطقه اروپا که پیش از این هیچ‌گونه نقش نظارتی برعهده نداشت، با ادغام هیأت ریسک‌های سیستماتیک اروپا در زیرمجموعه‌های ملی خود، مسوولیت نظارت بر نظام‌های بانکی و مالی هر کدام از اعضای خود را به بانک مرکزی آن کشورها تفویض کرده است. در ایالات متحده آمریکا نیز تحول مشابهی روی داده و در ماه جولای سال ۲۰۱۰، قانون افزایش اختیارات نظارتی فدرال رزرو به تصویب کنگره آمریکا رسید. این قانون به این بانک اجازه داد تا با تأسیس اداره تحقیقات و سیاست‌گذاری ثبات مالی (FSOC)، کنترل همه‌جانبه و مقتدرانه‌ای بر ثبات مالی در آمریکا داشته باشد.

بانک‌های مرکزی و روزهای سخت پیش‌رو

اکنون بانک‌های مرکزی با ابزارهای محدودی که در اختیار دارند، می‌بایستی خود را برای روبروشدن با چالش‌های فراوان آینده آماده کنند. تجربه سال‌های اخیر ثابت کرده است که بانک‌های مرکزی نمی‌توانند فقط با اتکالی به اقداماتی چون کاهش نرخ بهره و یا خریداری اوراق قرضه دولتی، در

راستای کنترل تورم و تقویت رشد اقتصادی گام بردارند. برخی از کارشناسان پارا از این هم فراتر نهاده‌اند و هشدار می‌دهند که اصرار ورزیدن بر استراتژی‌های سنتی همچون کاهش نرخ بهره و بازی کردن با اوراق بهادار دولتی، می‌تواند بذریک بحران مالی و اقتصادی دیگر را در آینده بیاورد و تورم افسار گسیخته‌ای را به دنبال بیاورد.

در حال حاضر نیز با توجه به افزایش چشمگیر قیمت جهانی غذا و انرژی، بانک‌های مرکزی می‌بایستی برای کاهش فشار تورمی بر اقتصادهای غربی چاره‌ای بیندیشند. در ماه ژانویه سال ۲۰۱۱، نرخ تورم انگلستان از چهار درصد فراتر رفت که این رقم در مقایسه با هدفگذاری صورت گرفته توسط بانک مرکزی انگلستان، دودرصد بیشتر بود. شبیه همین مسأله در اتحادیه اروپا نیز به چشم می‌خورد و بسیاری از کشورهای عضو این اتحادیه از پیشی گرفتن نرخ تورم بر پیش‌بینی‌های خود رنج می‌برند.

در مجموع، وضعیت نظام‌های مالی و پولی در بسیاری از کشورهای جهان، به ویژه در کشورهای ثروتمند و توسعه یافته، به گونه‌ای است که بانک‌های مرکزی بدون کمک و مساعدت سایر نهادهای سیاستگذار و تصمیم‌گیرنده در حوزه‌های مختلف مالی و بانکی، کاری از پیش نمی‌برند و در عمل به وظایف خود ناتوان خواهند ماند. در این میان، وظیفه دولت‌ها و پارلمان‌هاست تا با یاری رساندن به بانک‌های مرکزی و دادن اختیارات و امکانات بیشتر و مهم‌تر از همه، با همکاری اطلاعاتی با آنها، تحقق اهدافی چون ثبات مالی، نظارت مستمر و دقیق بر بنگاه‌های اقتصادی و جلوگیری از تکرار بحران‌های مالی ملی و بین‌المللی را آسان‌تر سازند.

درس‌هایی که
بازیگران دنیای
اقتصاد از بحران
مالی اخیر گرفته‌اند،
موجب شده است تا
رابطه بین بانک‌های
مرکزی با سایر
بازیگران، به ویژه با
دولت‌ها، دشوارتر
و به عبارت دیگر،
سیاسی‌تر شود.